



خاطرات منتشر نشده از بیعت همافران با امام خمینی (ره)

روزی که ستون خیمه رژیم شاه شکست

به عقیده تاریخ‌نگاران جهان، در جریان انقلاب ایران تمام تعاریف و نظریه‌ها باطل شد و هیچ‌کدام از علمای علم‌سیاست و جامعه‌شناسی چنین تحولی را انتظار نداشتند. تا ماه‌ها و روزهای قبل از ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ همه تحلیلگران داخلی و خارجی پیروزی نهضت اسلامی و مردمی ملت ایران را تصور نمی‌کردند و اکثر مفسران خبری و پژوهشگران اجتماعی نظریه‌های تکراری و اغلب کلیشه‌ای را که برداشت از انقلاب‌های روسیه، فرانسه، چین، هندوچین و الجزایر بود، برای پیروزی ملت ایران رقم می‌زدند؛ اما واقعه بیعت همافران با رهبری انقلاب - در ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ - توان همه تحلیل‌ها را از عالمان به اصطلاح آینده‌نگر سیاسی گرفت؛ بیعتی که از سوی بخشی از قوای نظامی با رهبر مذهبی و سیاسی نهضت مردم ایران به وقوع پیوست، در کمال ناباوری قدرت و توان هر گونه مقابله با انقلاب را از دشمنان گرفت و هیچ عنصر مادی قدرت را بی‌ارویی و بی‌آن رادر خود نمی‌دید و اگر نبود قدرت ایمان، قدرتی که همه تحلیلگران و نظریه پردازان مادی از تفوق و برتری آن در عالم مادی عاجزند، چنین بیعتی بعد از چند روز به پیروزی نمی‌انجامید. اینک به سبب اهمیت آن رویداد و روز خدایی با انعکاس خاطرات شرکت‌کنندگان در آن بیعت به بیان لحظه به لحظه آن وقایع می‌پردازیم.

گزارش

را بپوشیدند. بعضی از نیروها هم با خانواده‌های شان آمده بودند و یک جمعیت انبوهی در خیابان ایران متمرکز شد و سرتاسر خیابان ایران بسته شد. وقتی که پرسنل نیروی هوایی با لباس نظامی از مدرسه علوی بیرون آمدند، فریاد الله اکبر مردم به هوا برخاست، ۹ گروهان همه صف در صف منظم و یکپارچه - هفت نفر جلوی بقیه ستون‌ها منظم در طول خیابان ایران گویا قرار بود یک رژه کاملاً بزرگ نظامی انجام گیرد. اکثر مردم که در خیابان ایران سکونت داشتند، با فریاد «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا»، از منازل شان بیرون آمده بودند. بعضی از مردم با دیدن این صحنه اشک شوق می‌ریختند. یک فضای خاص و عرفانی در وجود همه کسانی که در آن محل حضور داشتند به وجود آمده بود. رژه نظامی پرسنل تا داخل حیاط مدرسه رفاه با عشق، شور و ایمان و صفناپذیری انجام گرفت.

آقای محمد طاهری فرمان‌خبردار و به راست نظر را صادر کرد. پاهای پرسنل تا بالاترین نقطه بالا آمد و به زمین خورد. تمام نیروها در تمام حیاط منظم و منسجم در یک حالت نظامی در مقابل پنجره‌ای که قرار بود امام خمینی در آنجا حاضر شوند قرار گرفتند. با حضور امام ضمن حفظ حالت نظامی اشک شوق از دیدگان پرسنل جاری شد، گویی قلب‌ها از جا کنده می‌شد. اصلاً یک وضعیتی بود که در هیچ زمان از دوران زندگی ما برایم اتفاق نیفتاده بود.

چهره نورانی و ملکوتی امام همه افراد را تحت تأثیر خود قرار داده بود. در بطن وجودی هر کدام از پرسنل شرکت‌کننده در آن بیعت، نوعی دلهره و اضطراب وجود داشت اما آن ملاقات و آن دیدار همه نگرانی‌ها را از آینده - که چه خواهد شد - از بین می‌برد. عشق، نشاط، نگرانی، التهاب همه این احساسات با هم مخلوط شده بود، تمام این لحظه‌ها غیر قابل وصف بود.

امام خمینی بعد از ابراز احساسات پرسنل دقایقی را سخنرانی فرمودند و ضمن تشکر از حضور پرسنل نیروی هوایی، آن بیعت را آغاز پیروزی نهضت قلمداد کرده و نقطه عطفی در پیروزی نهضت اسلامی دانستند. یکسری از اتفاقات جالبی که در آن بیعت رخ داد، عکس تاریخی خبرنگار روزنامه کیهان بود، که این عکس از پشت سر نیروها گرفته شد و در روزنامه کیهان منعکس شد. عکس فوق باورنکردنی بود مخصوصاً برای سردمداران رژیم که وقتی بیعت نظامی نیروی هوایی با امام انجام گرفته بود. در ابتدا سعی می‌کردند منکر چنین بیعتی شوند، اما حقایق این بیعت و جاودانگی این ملاقات انکاری

ستون منظم در خیابان ایران شکل گرفت. مردم هم در پیاده‌رو از دحام کرده بودند. بعضی با هیجان و بعضی با شگفتی منتظر یک اتفاق بودند، اکثر پرس و جوی می‌کردند که چه حادثه‌ای در شرف وقوع است. در همان لحظاتی که غرق در شور و شغف یک بیعت و از طرفی در درون از یک التهاب پنهان در خود غرق بودم، یک نفر به من سلام کرد و با گرمی و اشک شوق صورت مرا بوسید؛ وی استاد زبان فارسی‌ام در دانشگاه بود. «دکتر مرزبان‌راد» محل زندگی‌اش نزدیک منزل امام بود و برای تماشای این حضور همافران با امام به خیابان ایران آمده بود و تصادفاً من را در گروهان دیده بود. او اصلاً فکر نمی‌کرد ارتشی باشم و با دیدن من در آن لباس شروع به گریه کرد و می‌گفت: «وقتی مردم می‌گویند نصر من الله و فتح قریب عرش به لرزه درمی‌آید. و شماها که می‌گویید: فرمانده کل قوا خمینی، روح خدا، خداوند پیروزی این ملت را قریب‌الوقوع می‌کند. حضور شما ارتشی‌ها بت زمانه را می‌شکنند، شما به این مردم امید می‌دهید. وی همان طور که گریه می‌کرد، دست به دعا برداشت و با صدای بلند دعا می‌کرد و مردم هم آمین می‌گفتند.

خلاصه بعد از سازماندهی و رژه کوتاهی که در خیابان ایران انجام دادیم، سرود «خمینی ای امام» را به مدت یک ربع تا نیم ساعت تمرین کردیم و قرار شد که همین سرود را در مقابل امام خمینی بخوانیم. من پیشاپیش گروهان بودم و جمیع دوستان و شرکت‌کنندگان پرسنل نیروی هوایی در آن بیعت سه تا چهار گروهان می‌شدند.»

خاطرات سرتیپ حسین ایبانه

«مقدمات رژه در مقابل حضرت امام در مدرسه رفاه بعد از آن راهپیمایی بزرگی که در خیابان پیروزی توسط پرسنل نیروی هوایی انجام گرفته بود و با ورود امام به ایران در تاریخ ۱۲ بهمن ماه در دستور کار همه دوستان و همافران پایگاه‌های هوایی تهران قرار گرفت و در واقع یک حرکت خودجوش و ابتکاری خلاق از سوی همافران و افسران انقلابی نیروی هوایی بود. فرماندهی این بیعت آقای محمد طاهری فرمانده و هماهنگی و اطلاع‌رسانی با افسران به عهده آقای ابوالقاسم بدوی بود. من و سایر دوستان نیز مسئول خبر و اطلاع‌رسانی به کلیه همافران انقلابی پایگاه‌های هوایی تهران بودم.

قرار بر این شد که روز ۱۹ بهمن ماه با هماهنگی دفتر امام در مدرسه رفاه، همه دوستان صبح روز ۱۹ بهمن ماه به مدرسه علوی آمده و با تغییر لباس‌ها، انیفورم نظامی

خاطرات سرهنگ فریدون شمس

«هر روز در خیابان‌ها شاهد به شهادت رسیدن مردم بودیم، حکومت نظامی در اکثر شهرها برقرار شده بود و در بعضی از تظاهرات‌ها جوان‌ها تیر می‌خوردند و خون‌های زیادی در خیابان‌ها ریخته می‌شد. همه همکاران و دوستان ما در ستاد نیروهای هوایی بعد از آن تظاهرات ششم بهمن ماه در خیابان پیروزی تا اندازه‌ای ترس‌شان ریخته شده بود. از طرفی ورود حضرت امام در تاریخ ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ و حضور ایشان در تهران قوت قلبی بود برای همه شیفتگان و مریدان و ملت همیشه در صحنه. من و تنی چند از دوستان مان هر روز با لباس شخصی به همراه خانواده در تظاهرات مردمی شرکت می‌کردیم و هرگز هم وحشتی نداشتیم که از سوی نیروهای ضداطلاعات شناسایی شویم، اما این مقدار حضور برای ما که نظامی بودیم جذاب نبود. دوستان همفکر ما همچون برادر ابوالقاسم بدوی، ایژدی‌نیا، رضایی و دیگران نیز از وضعیت موجود راضی نبودند و از آنجا که بعضی از دوستان مان نیز در جریان تظاهرات ششم بهمن ماه دستگیر و تبعید شده بودند، احساس حقارتی داشتیم و معتقد بودیم که باید یک اتفاق جدیدی رخ دهد و تحولی به وجود آید که تأثیرگذار باشد.

خلاصه با هماهنگی و مشورت دوستان و یاران همفکر خود قرار بر این شد که با هماهنگی یکدیگر در مدرسه علوی حاضر شده و با لباس نظامی در مقابل امام در مدرسه دخترانه رفاه رژه برویم.

برادر محمد طاهری فرمانده را با جمله همافران مؤمن و از جان گذشته‌ای بود که مقدمات این بیعت را با دفتر امام

در مدرسه رفاه برای روز ۱۹ بهمن هماهنگ کرده بود. بعد از آنکه تاریخ روز بیعت قطعی شد، با پیچه‌ها و نیروهای همفکر خودمان در لجستیکی مهرآباد، ستاد نیروی هوایی در خیابان پیروزی و قصر فیروزه هماهنگ کردیم و ما چون همافر بودیم، قاعدتاً با قشرهای هم‌طرز خودمان هماهنگی می‌کردیم.

قرار ملاقات و وعده دوستان خیابان ایران بود، بعضی با لباس نظامی نیروی هوایی آمده بودند و بعضی هم با لباس شخصی آمده بودند و قرار بود که لباس نظامی خود را در مدرسه علوی بپوشند و بعد از آن، همه دوستان رأس ساعت ۹ صبح جمع شدند، در یک تشکیلات نظام جمع وارد مدرسه رفاه شویم.

من آن موقع هم‌زمان با حضور در نیروی هوایی دانشجوی رشته زبان و ادبیات انگلیسی در دانشگاه ملی بودم. با جمع شدن دوستان یک گروهان نظامی در هفت

چهره نورانی
و ملکوتی امام
همه را تحت
تأثیر خود قرار
داده بود. در
قلب هر کدام
از پرسنل

شرکت‌کننده در
آن بیعت، نوعی
دلهره و اضطراب
وجود داشت

اما آن ملاقات و
آن دیدار همه
نگرانی‌ها را از
آینده - که چه
خواهد شد - از
بین برد. عشق،
نشاط، نگرانی
و التهاب همه
این احساسات
با هم مخلوط
شده و تمام
این لحظه‌ها
غیر قابل وصف
بود

خاطره



پیشی از خاطرات
آیت‌الله مسعودی

نیروی نفوذی اطلاعاتی امام خمینی (ره) در دستگاه پهلوی

از قرار معلوم یک‌بار شهرداری اقدام به صدور احضار به‌ای برای حضرت امام می‌کند که جزئیات این مورد در خاطر من نیست. اما آنچه که مسلم است این است که حضرت امام هرگز از اینگونه احضارها و اخطارها و مخاطره‌ها واهمه نداشتند.

آیت‌الله مسعودی درباره نیروهای نفوذی اطلاعاتی امام خمینی (ره) در دستگاه پهلوی می‌گوید: «یک بار در منزل ایشان بودیم که ناگهان در زدند. من وقتی در را باز کردم، دیدم که پاسبانی است و مایل است با حضرت امام (ره) دیدار کند. من قدری دچار وحشت شدم و در عین حال مراتب را خدمت امام عرض کردم.»

امام فرمودند: «بگو بیايد که در آن دادستان وقت که در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی هم مدت کوتاهی از طرف امام به عنوان دادستان کل انقلاب انتخاب شد حضور داشت. در آنجا تصمیم می‌گیرند که احضار به‌ای برای امام بفرستند اما دادستان یاد شده با این امر مخالفت می‌کند و می‌گوید: «ایشان در مرتبه‌ای است که نمی‌توان او را به شهرداری احضار کرد.» در عین حال در جلسه تصویب می‌کنند که این کار انجام شود که دادستان از امضا کردن ورقه خودداری می‌کند. ظاهراً به همین خاطر او را عزل کرده یا به جای دیگر انتقال داده بودند.

احضار به‌ای به دست پاسبانی می‌دهند که به منزل امام ببرد. وقتی پاسبان می‌خواهد مأموریت را انجام دهد برخی افراد که در منزل امام حاضر بودند و تا حدودی از مفاد احضار به مطلع می‌شوند، پاسبان مزبور را با لجن ملایم مورد مذمت قرار می‌دهند و ظاهراً از طرف خود شهرداری هم خبر می‌دهند که متصرف و از باب احساس وظیفه این کار را می‌کردند. در واقع خود مردم از باب نارضایتی از شاه و عمال او و نیز محبت قلبی نسبت به امام (ره) دوست مصمم می‌شوند احضار به‌ای برای امام بفرستند، موجود است.

